

ایمان

در عرصه‌ی اجتماع و سیاست



محمد عاملی
پژوهشگر علوم سیاسی

○ ایمان و آزادی
○ محمد مجتهد شبستری
○ طرح نو
○ ۱۳۷۹، ۱۹۸ صفحه، ۳۳۰۰ نسخه

مقدمه

دین و موضوعات پیرامون آن از جمله مهم‌ترین مسائل و دلمشغولی‌های جهان کنونی ماست، که علیرغم دیرپا بودن آن هنوز تازه و بحث برانگیز می‌نمایند. مهم‌ترین دغدغه‌های متولیان دین در جهان معاصر، حفظ و بقای دین در برابر واقعیات پیش آمده و شرایط موجود است.

ایمان و آزادی از جمله آثاری است که از یک سو در پی روشن ساختن جایگاه دین در گستره‌ی زیست جهان امروزی است و از سوی دیگر، آسیب‌ها و خطرات ممکن در پس نهادها و رفتارهای دینی را که در برابر ایمان قد علم کرده‌اند گوشزد می‌کند.

مروری بر محتوا

نخستین فصل کتاب به دنبال توصیف

از آن به عنوان وجه میزهی اشاعره از رقبای کلامی خود (معتزله) یاد کرد، رد هر نوع حُسن و قبح عقلی از سوی اشاعره است. به اعتقاد این عده صرف تصدیق و جوب نمی‌آورد و عقل از واجب گردانیدن ناتوان است، چه، منشأ این وجوب تنها شارع است. در نتیجه ایمان تصدیق واجب شده از سوی خداوند است و عمل به واجبات شرعی و ترکِ محرّمات از ملزومات ایمان محسوب نمی‌گردد.

پس «اگر انسان پیامبران را تصدیق کند گرچه مرتکب کبایر گردد مومن است و اگر آنان را تصدیق نکند، گرچه از کبائر اجتناب کند کافر است».

برخلاف اشاعره (که ایمان فرد صرفاً مستلزم تصدیق وجود خداوند و پیامبر است)، معتزله حقیقت ایمان را در گرو عمل به تکلیف و وظیفه می‌دانند، به اعتقاد این عده «تمام

کیفیات مختلف ایمان با عطف به سه رویکرد کلامی، عرفانی و فلسفی است. در حوزه کلام، مؤلف با اشاره به نخستین مباحث کلامی که در قرون اولیه تمدن اسلامی مطرح شده است، به دو رویکرد مشهور کلامی (معتزله و اشاعره) اشاره می‌کند و با برشمردن خطوط و اصول فکری آنان به مقایسه‌ی این دو حوزه فکری می‌پردازد. نویسنده در ابتدا با اشاره به نظریه اشاعره ایمان را نزد آنان «تصدیق وجود خداوند و پیامبران و امر و نهی‌هایی که به وسیله پیامبر به بشر نازل شده» معرفی می‌کند.

بدین معنا جوهره‌ی تصدیق نه معرفت علمی است و نه تصدیق منطقی. شرایط تحقق این تصدیق «سمع» و «پذیرش» و شهادت دادن به حقیقت آشکار شده است. در مقابل، اعراض و انکار و سرپیچیدن از آگاهی‌های خود، فرد را وارد حریم کفر می‌کند. نکته‌ی دیگری که باید

ایمان، عمل است». در نزد معتزله «خطاب اصلی و نخستین» و وجوبی که در پی آن ظاهر می شود از عقل انسان نشأت می گیرد، نه از ناحیه پیامبر به عنوان شارع. اصول و واجبات در وهله ی نخست دریافتی عقلی دارند و شرع در این میان برداشت های عقل را تأیید و یا تفضیل می نماید. چنین به نظر می رسد که فلاسفه مانند اشاعره ایمان را در وهله ی نخست مقوله ای نظری می دانند تا عملی (برخلاف معتزلیون)، عرفاً نیز ایمان را وضعیتی می دانند که در آن شخص عارف کلیت وجودی خود را در اختیار «او» می گذارد و از هر چیزی «غیر» رو برمی گرداند. سپس مؤلف با یادآوری نحله های یاد شده، شرط اصلی تحقق و کسب ایمان را آزادی اندیشه و پذیرش آزادی آن می داند.

نویسنده در فصل دوم با برشمردن دو شکل از تجربه ی ایمانی دیگر (تجربه ذات فراگیر و تجربه خطاب خداوند) به نحوی دیگر ارتباط ضروری بین ایمان فردی و رهایی و آزادی انسان را توضیح می دهد. وی در این فصل با رویکردی پدیدارشناختی به بررسی ساختار آگاهی و نسبت آن با دگم های بیرونی و درونی می پردازد.

مؤلف با برشمردن ویژگی اندیشه (سیالیّت، پویایی، حرکت مداوم) به خطرانی اشاره می کند که جریان تفکر آزاد را در برگرفته است. به نظر مؤلف ماهیت و سرشت تفکر، سیلان و سیورورت است و توقف، ایستایی و سکون، نافی تفکر است. لازمه ی تفکر به دور ماندن از آسیب هایی است که اندیشه را از ماهیت پویای آن باز می دارد.

باتوجه به کیفیاتی که برای اندیشه فرض شد، این سؤال پیش می آید که، شرط رهایی از این قیود که اندیشه را در خود در بر گرفته چیست. به نظر نویسنده کتاب، شرط تداوم این محدود (انسان)، تکیه بر ذات و سرشت مطلق است که او را از خطر عدم دور سازد. از سوی دیگر شرط مطلق بودن، پذیرفتن محدود و پرهیز از نفی محدود است، چه، نفی محدود خود نافی مطلق بودن است. در نتیجه، تفکر و انسان با پیوند به آن ذات فراگیر مطلق به سیورورت انسانی خود نایل می شود.

شکل دیگر، از رابطه ای که می توان بین خدا و انسان متصور شد، رابطه ای است که در آن انسان مورد خطاب خداوند است. در این وضعیت انسان شنونده و خدا گوینده است. این کیفیت بیانگر این حقیقت است که رابطه ی بین انسان و خدا، رابطه بین دو شخص است و نه دو چیز. چه، شرط گفت و شنود، به رسمیت

به نظر مؤلف،

ماهیت و سرشت تفکر،

سیلان و سیورورت است

و توقف،

ایستایی و سکون به صورت

ذاتی نافی تفکر است

شناختن هر دو طرف گفت و گو به عنوان یک شخص مستقل است و فقط در این صورت انسان می تواند مورد خطاب قرار گیرد. شیئی پنداشتن یکی از دو سویه ی این خطاب، نفی استقلال و اراده اوست و این خود نافی شرط گفت و گو است.

شرط مورد خطاب خدا قرار گرفتن، مستلزم اراده و استقلال طرف مورد خطاب است که این خود مستلزم آزادی است و در صورت عدم تحقق چنین وضعیتی شرایط تحقق ایمان نیز ممکن نخواهد شد.

در فصل سوم کتاب، شکل دیگری از ایمان انسان به خدا مطرح می شود که مطابق با انواع دیگر، مؤلف تحقق آن را منوط به آزادی، اراده و انتخاب می داند.

نویسنده با مطرح کردن سه شکل از آزادی (آزادی از، آزادی در و آزادی برای) در پی نشان دادن نیروهای محدودکننده ی آزادی است. در شکل اول آزادی (آزادی از) آزادی از نیروهای درونی و بیرونی مطرح است. نیروهایی که اراده را به اسارت کشیده اند. در بحث «آزادی در» منظور آزادی عمل موجود انسانی است، یعنی تضمین تحقق اراده به صورت عملی. اما خود این عمل کردن، جهت یافتگی خاصی دارد.

به تعبیر دیگر می توان گفت اراده وقتی می تواند در عمل کردن آزاد شود که برای یک مقصود و هدف که خود آن را تعیین می کند، عمل کند. با این مسئله نویسنده شکلی دیگر از آزادی را مطرح می کند که در آن هدف آزادی مدنظر است. (آزادی برای) آزادی برای چه هدفی به کار می رود؟ مؤلف پس از طرح این پرسش، این گونه بدان پاسخ می دهد: «این هدف نمی تواند چیزی غیر از حفظ آزادی اراده و در حقیقت حفظ هویت واقعی انسان باشد. به عبارت دیگر آزادی بدین معنا تضمین کننده ی غایت آزادی است یعنی آزاد شدن برای حفظ «آزادی».

در سطور دیگر در همین فصل نویسنده با طرح دو سنخ ارتباط (رابطه شخص با شیئی و رابطه شخص با شخص) ماهیت این روابط را توضیح می دهد. در نوع اول رابطه (شخص با شیئی) با نوعی رابطه محدود سروکار داریم که یک سوی این رابطه فاقد هرگونه اراده و استقلال عمل است، اما نوع دیگر رابطه (رابطه شخص با شخص) رابطه ای است که در آن دو سوی رابطه واجد سه ویژگی اند. هر دو سوی این رابطه صاحب استقلال و آزادی عمل اند، هر دو سوی رابطه واجد توانایی و نیز هر دو غیر قابل پیش بینی اند. به نظر نویسنده رابطه شخص و شخص به دلیل وجود استقلال در هر

به نظر نویسنده نمی توان

از شکل خاصی

از حکومت به نام

«حکومت اسلامی» یاد کرد،

زیرا یک حکومت می تواند

فقط ادعا کند،

منافی احکام اسلام و ناسازگار

با آن نیست

به اعتقاد نویسنده

ما با دو نوع دعوت به خدا مواجهیم،

یک شکل آن نشر دهنده محبت

بین انسان ها

و شکل دیگر توأم با عداوت و نفی

کرامت انسانی است

دو سوی این رابطه ضامن حفظ اراده و به دنبال آن شکوفا شدن «خود» است.

در این نوع رابطه چون اراده و عمل معطوف به شخص است، وضعیت و حالات نامحدود و پیش‌بینی‌ناپذیری دارد. پس در واقع نوع رابطه مستلزم آزادی عمل و [اندیشه] است.

در نهایت نویسنده با تمایز قائل شدن بین کیفیت ایمان (faith) و عقیده (Idea)، ایمان را وضعیتی می‌داند که در آن برخلاف عقیده که (دارای ثبات و ایستایی است) شرایط وجودی انسان در یک فرآیند دائمی و پویا قرار گرفته است که جز در تحقق اراده و عمل، بالفعل نمی‌شود.

فصول میانی کتاب بیشتر با نگاهی اجتماعی و سیاسی به مقوله‌ی ایمان پرداخته است. نویسنده تلاش دارد، نقش و جایگاه ایمان را در بسیاری از معادلات و مواجهات اجتماعی و سیاسی روشن سازد.

فصل ششم کتاب تحت عنوان «ایمان، سیاست و حکومت» درصدد تشریح نسبت میان نظام‌های سیاسی و ایمان و آزادی فردی است. چه، به تعبیر مؤلف ماهیت و کیفیت ایمان بنا بر آنچه گفته شد فارغ از هرگونه جبر داخلی و خارجی است.

از نظر نویسنده در مورد عمل سیاسی (به معنای تصمیم‌گیری و اقدام انسان دربارہ‌ی مسائل زندگی اجتماعی و نه فردی) دو تلقی متفاوت وجود دارد. نخست این که هر نوع عملکرد بشری را به عنوان یک تکلیف دانسته و آن را صرفاً ضروری زندگی مادی بدانیم، بدون این که این اقدامات را واجد غایت و مطلوبیت قدسی بدانیم. چرا که از این منظر هدف و غایت بشری، نه تمتع مادی که «سعادت اخروی» است، توجه به تمام نیازمندی‌های زیستی و معیشتی انسان «وظیفه‌مقدماتی» است و جز از سر اضطرار و ضرورت نیست. اما به نظر عده‌ای دیگر صرف پرداختن به نیازمندی‌های معیشتی و «تمتع حلال» در ذات خود حاکی از «عبودیت» و مصادف است با تجلی پاره‌ای از «اسماء جمال خداوندی». بدین معنا پرداختن به زندگی معیشتی در نفس خود یک «حق» و (نه «تکلیف») است. باتوجه به مطالب ذکر شده، حال اگر عمل سیاسی به عنوان یکی از اشکال زندگی معیشتی مورد بررسی قرار گیرد، مطابق با هریک از دیدگاه‌ها «تکلیف» یا «حق» تصور می‌شود. مطابق با دیدگاه نخست، هر نوع عمل سیاسی را صرفاً با نیت «تقرب به خداوند» باید انجام داد. چه، خداوند اصالتاً نظر مهر و عنایتی به این پدیده ندارد و این کارها را صرفاً از آن

نویسنده تمدن اسلامی را که حاصل آگاهی و حیانی است، نمونه‌ای گویا از کمالات حاصل از ایمان دینی می‌داند

جهت باید انجام داد که جامعه سامان یابد و «امکانات تکامل معنوی برای افراد جامعه فراهم آید»، اما بینش دوم هر نوع عمل سیاسی را هم طراز با بقیه امور معیشتی و اجتماعی پدیده‌ی ممدوح می‌شمارد. این عمل استفاده از حق است که خداوند به انسان داده است نه یک وظیفه‌مقدماتی. در همین راستا نویسنده مفاهیمی چون «قیام به قسط»، «امر به معرف و نهی از منکر» و «مخالفت با ظلم» را مقوله‌ای کاملاً مستقل و مجزا از این نوع عملکردهای سیاسی می‌داند.

مسئله دیگری که در این فصل بدان اشاره شده، پیرامون نوع مناسب نظام حکومتی یک جامعه اسلامی است. به نظر نویسنده نمی‌توان از شکل خاصی از حکومت به نام «حکومت اسلامی» یاد کرد، چرا که هیچ حکومتی نمی‌تواند داعیه‌دار اسلامی بودن باشد. یک حکومت می‌تواند فقط ادعا کند، منافی احکام اسلامی و ناسازگار با آن نیست.

در فصل ششم همچنین مؤلف، تأسیس علم کلام را در سه شکل از ادیان ابراهیمی به اختصار تشریح می‌کند. در هر سه مورد وظیفه‌ی علم کلام انطباق آگاهی و حیانی با امور معقول معرفی می‌شود. اما برخلاف کلام قدیم، کلام جدید دل مشغولی‌های اینچنینی ندارد. آنچه کلام جدید به دنبال آن است، یافتن نقش و کارکرد ایمان به خدا در زندگی امروزی است. این مسئله که به «آزمون تاریخی ایمان» معروف است در پی یافتن «اثر تاریخی ایمان» در زیست جهان بشری است. این نگرش حسابگرانه به دین، محصول بینش دنیای مدرن است. مؤلف با اشاره به آراء کسانی چون ابن‌راوندی و ابوعلی‌سینا و راق سابقه‌ی چنین پرسشی را در عرصه تفکر اسلامی، سده‌های نخستین تکوین کلام اسلامی می‌داند. عده‌ای با طرح مسئله آزادی و اراده بشری سعی دارند وانمود کنند که خداوند آگاهی و حیانی را در برابر انسان قرار داده و حقایق را بیان کرده است و اگر انسان بدان عمل نکرده، خود متضرر شده است.

نتیجه‌ای که از چنین استدلالی به دست می‌آید، غلبه اراده بشری بر خواست الهی است که این خود یعنی بیرون راندن خدا از قلمرو تاریخ که به حتم با مطلق بودن حاکمیت الهی منافات دارد. نویسنده با استناد به آراء علامه طباطبایی سعی در نقد این دیدگاه دارد. به نظر نویسنده «وقتی در تاریخ آگاهی و حیانی ظهور می‌کندگونه‌ای تکامل و حرکت واقعی در نوع انسان شروع می‌شود که امری عینی است و واقعیت دارد». از این منظر نبوت، کمالی از

به نظر نویسنده عمیق‌ترین لایه‌ی دین، لایه‌ی تجربه‌های دینی است که ناشی از حضور انسان در برابر مرکز الوهیت است

مقابله فکری با موج قدرتمند تفکر الحادی، مبارزه‌ی قاطع با نابرابری و ستم بین‌المللی و ائتلاف برای حمایت از محرومان و مستضعفان از وظایف مشترک میان مسلمانان و مسیحیان در جهان امروز است

کمالات خود انسان است و عامل پیوند او با ماورا و منشأ کمالات خاص، که به صورت عینی پدیدار می‌گردد. ایشان با استناد به تمدن اسلامی که حاصل آگاهی و حیانی است، آن را نمونه‌ای گویا از کمالات حاصل از ایمان دینی می‌داند. در آخر نویسنده بررسی نتایج ایمان دینی را از لوازمات اصلی زندگی امروزی می‌داند که بی‌پروا باید بدان پرداخت. بدیهی است این خود مستلزم پالایش مستمر نهادهای دینی است، چه این کار از شئی شدن خداوند به عنوان یکی از دو سویه‌ی گفت‌وگو، جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر مانع «تسلط و اقتدار عقاید دگم بر آنها می‌شود».

فصل هفتم در پی تصحیح صورت مسئله‌ای است که به اعتقاد نویسنده بی‌توجهی به آن موجب خلط دو مقوله مجزا از هم شده است. وی مفهوم سنت (tradition) به معنای کلامی را متفاوت از معنای جامعه‌شناختی آن می‌داند، به نظر نویسنده این تقابل در وهله نخست مربوط به حوزه‌ی کلام مسیحی و رویارویی آن با تجدد است و در وهله‌ی بعدی مقوله‌ی مختص به جغرافیای مغرب زمین. آنچه که محققان با نام تقابل تجدد و سنت در جهان اسلام در نظر می‌گیرند، بیشتر ماهیتی انسان‌شناختی و آنتروپولوژیک دارد. و در واقع تجدد به آن معنا، تقابل بین دو حوزه توسعه یافته و توسعه نیافته است. و به هیچ وجه مفهوم سنت به معنای غربی آن (که بیانگر مواجبه‌ی خاص و یگانه‌ی ظهور حضرت مسیح در یک تاریخ و شرایط خاص است) در این تقابل موضوعیت ندارد و این فرآیند (گذر از سنت به معنای آنتروپولوژیک و جامعه‌شناختی کلمه به سمت یک ساخت اجتماعی جدید) با مفهومی نظیر «توسعه اسلامی» قابل تعریف است.

در فصل هشتم، مؤلف اشکال و زمینه‌های ایمان به خدا را در جهان معاصر تشریح می‌کند. سپس به انواع کاذبی از سخن گفتن از خدا اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: خدا به عنوان بازتاب یک آرژو اندیشی و خیالپردازی و نیز تجلی خدا در قالب یک ایدئولوژی کاذب ناشی از وضعیت ناسالم و ستم مدار اجتماعی - اقتصادی - سیاسی. به نظر مؤلف از لحاظ عملی و پیامدهای تاریخی ما با دو نوع دعوت به خدا مواجهیم، یک شکل آن نشردهنده‌ی محبت و مبرات بین انسان‌ها بوده است که خود بیانگر احترام ذاتی آنها به نوع انسان است، در برابر آن شکل دیگر دعوت به خدا توأم با عداوت، تحقیر و نفی کرامت انسانی است. اما هدف

اگر تفسیر نخبه‌گرایانه‌ی نویسنده از ایمان را بپذیریم، دیگر ایمان پدیده‌ای اجتماعی نخواهد بود که بتوان

در قالب رویکردهای جامعه‌شناختی آن را بررسی کرد

اصلی این فصل، برشمردن شرایط و وضعیتی است که در آن بتوان به گونه‌ای صحبت کرد که واقعاً سخن از خدا باشد. وی موارد زیر را از جمله شرایط ضروری چنین فضایی می‌داند. اول، آزادی بیان و نقد آزادانه و دور ماندن این گونه مباحث از «گرداب کشمکش‌های سیاسی» است. مورد دیگر، که نویسنده آن را ضروری یک فضای منصفانه‌ی فکری و عقیدتی می‌داند در نظر گرفتن مدت زمان مناسب برای اثبات و نفی یک نظریه است. چه برای آنکه نظریات جدید به درستی فهمیده شوند باید اجازه داد تا تمام مطالب ممکن درباره‌ی آن نظریه گفته شود.

موضوع فصل نهم کتاب، احیای دین، و ارتباط آن با جنبه‌های مختلف دین است. وی ابتدا به سه سطحی اشاره می‌کند که به صورت معمول در ادیان مختلف دیده می‌شود. سطح شعائر و مناسک که عینی‌ترین لایه‌ی دین به شمار می‌رود. سطح دیگر که لایه‌ی درونی‌تر دین محسوب می‌شود، سطح اعتقادات و ایده‌هاست و مسائلی مانند خداشناسی، نبی‌شناسی، آخرت‌شناسی و انسان‌شناسی متعلق به این حوزه از دین است. اما عمیق‌ترین سطح دین، سطح تجربه‌های دینی است. این تجربه‌های دینی ناشی از حضور انسان در برابر مرکز الوهیت است. مؤلف با تأکید بر «تجربه دینی» آن را مهم‌ترین بخش و محوری‌ترین عنصر دین می‌داند. وی در نظر گاهی دیگر به تعریفی درونی از دین می‌پردازد که مستند به متون دینی (خاصه خود قرآن) است.

وی سپس نتیجه می‌گیرد تنها راه احیای دین، احیای تجربه‌های دینی است و صرف مناسک و شعائر دینی که بعد ظاهری دین محسوب می‌شود، نمی‌تواند نمایانگر رشد «ایمان» و «تجربه دینی» در افراد یک جامعه باشد.

فصول بعدی کتاب که به صورت پیوست ضمیمه اصل کتاب شده است و بیشتر مصاحبه‌هایی است که با نویسنده‌ی کتاب صورت گرفته، مباحث متفاوتی را در برمی‌گیرد. پیوست اول، به دنبال روشن ساختن اصول و وظایف مشترک مسلمانان و مسیحیان در جهانی است که از نظر ایمان و اخلاق در معرض تهدید قرار گرفته‌اند که این خود مستلزم وجود اشتراکاتی در اصول اعتقادی این دو دین ابراهیمی است. وی با برشمردن اصولی که بین این دو مذهب مشترک است، وظایفی را برای پیروان این ادیان قائل می‌شود. این وظایف عبارت‌اند از: مقابله فکری با موج قدرتمند تفکر

شرط مورد خطاب خدا قرار گرفتن،

مستلزم اراده

و استقلال طرف مورد خطاب است

که این خود مستلزم آزادی است

و در صورت عدم تحقق

چنین وضعیتی

شرایط تحقق ایمان نیز

ممکن نخواهد شد

آنچه کلام جدید

به دنبال آن است،

یافتن نقش

و کارکرد ایمان به خدا

در زندگی امروزی است

الحادی، مبارزه‌ی قاطع با نابرابری و ستم بین‌المللی و ائتلاف برای حمایت از محرومان و مستضعفان.

پیوست دوم، به دنبال فهم نسبت‌های ممکن بین غرب و جهان اسلام است. وی ابتدا به وجوه متفاوتی که واقعیت غرب را در بر گرفته است، اشاره می‌کند، اما برای غرب ویژگی‌های عامی نیز قائل است. وی مهمترین ویژگی غرب را تکیه بر سه سلاح علم، صنعت و ثروت در راستای تسلط انسان بر جریان زندگی دنیوی می‌داند، که در قالب ماشینیسم و فرهنگ مصرف نمود یافته است. اما در برابر این «کل» «اجزایی» نیز وجود دارند که به صورت نیروی مقاوم در برابر فرهنگ مسلط غرب ایستادگی می‌کنند. مانند بسیاری از جمعیت‌ها و محافل کلیسایی که با تمام توان کوشش می‌کنند فکر و روحیه خداگرایی و آخرت‌گرایی را در این جوامع توسعه دهند. موضوع دیگری که نویسنده کتاب از دریچه جامعه‌شناختی بدان پرداخته است، بررسی ارتباط بین نهادهای دینی و سایر نهادهای اجتماعی است، که به طور طبیعی، خلوص نهادهای دینی را کاهش می‌دهد، به اعتقادنویسنده این مقوله خاص غرب نیست، چه، حتی در جوامع اسلامی نیز چنین رابطه و در نتیجه چنین آسیبی را می‌توان مشاهده کرد. «مگر همین امروز در بسیاری از جوامع اسلامی تصورات عامه مردم از خدا و دین به گونه‌ای متناسب با نظام سیاسی خودکامه این جوامع نمی‌باشد و در خدمت اهداف آن قرار نگرفته است». نویسنده نهایتاً با دعوت به گفت‌وگو با غرب و نهراسیدن از آن، غرب را به عنوان مسلط‌ترین تمدن فعلی می‌داند که کناره‌گیری از گفت‌وگو با آن نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، «بلکه موجب انزوای فرهنگی» ما خواهد شد.

نویسنده در پیوست سوم کتاب، با اشاره به تحولات پیش آمده در کلام مسیحی، به صورت ضمنی علما و متفکران جهان اسلام را به گفت‌وگو و پذیرش قاعده‌های مسلط جهانی، دعوت می‌کند، چه در غیر این صورت، انزوای در بر گرفته‌ی ما، موجبات حذف ما را فراهم خواهد کرد. اگرچه نویسنده این دیالوگ و گفت‌وگو را به معنی دست‌شستن از عقاید «و مخلوط کردن بی‌جای عناصر تشکیل‌دهنده ادیان» نمی‌داند. موضوع گفت‌وگو و دیالوگ بین اسلام و غرب در پیوست دیگر این کتاب این بار با اشاره به موانع این گفت‌وگو ادامه می‌یابد. به نظر نویسنده کتاب، وجود

بدینی‌های تاریخی (که حاصل سال‌ها ستیز بین دو تمدن اسلامی و غربی است) موانعی جدی بر سر راه گفت‌وگوی این دو تمدن بزرگ است. ضمن این که، تلاش غرب برای تحمیل یکسوی‌ی ارزش‌های خود به جهانیان را نیز باید از جمله‌ی این موانع دانست. پیوست آخر، کتاب در حکم ترازنامه‌ای است که در آن نویسنده در یک پرسش و پاسخ به سوالاتی که پیرامون این کتاب مطرح است، پاسخ می‌گوید و به ارزیابی کلی آن می‌پردازد.

ارزیابی کتاب

اگرچه در دهه‌های اخیر، موضوع دین، و چالش‌های ممکن آن با جهان مدرن از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان (خاصه روشنفکران مذهبی) بوده است و آثار بسیاری نیز در این میان تألیف شده است. اما کتاب ایمان و آزادی در نوع خود، اثری ممتاز و کم نظیر محسوب می‌گردد. نویسنده با پرهیز از دلمشغولی‌های معمول میان متفکران دینی، از پرداخت صرف معرفت‌شناختی، برای بررسی موضوع مورد مطالعه، دوری جسته و علاوه بر مباحث کلامی و فقهی متعارف، دریچه‌ی جدیدی در برابرمان قرار می‌دهد. نویسنده کتاب از معدود چهره‌های فکری است که چالش و تضاد موجود میان جهان مدرن و عقلانیت را با پرداخت‌های صرف فلسفی و جامعه‌شناختی، دنبال نمی‌کند. او علاوه بر موارد یاد شده در تلاش است تا از منظری انسان‌شناختی چالش‌های بین ارزش‌های مندرج در جهان مدرن و مذهب را مورد بررسی قرار دهد. واحد تحلیل او انسان مذهبی است که در چنگال گریزناپذیر جهان مدرن گرفتار آمده و بسیاری از جبرهای اجتماعی، سیاسی و حتی روانی، ایمان مذهبی وی را که مرکز ثقل بینش توحیدی اوست، در معرض تهدید قرار داده است. اگرچه بیشتر سعی نویسنده برشمردن مواردی است که به صورت معمول در غالب نظام‌های سیاسی زورمدار متجلی می‌گردد اما از مواردی نیز یاد می‌کند که، خارج از حوزه سیاست و حکومت به صورت نیروهای جبری، ایمان فرد دیندار را در معرض خطر و نابودی قرار می‌دهد (به عنوان مثال سنت‌های اجتماعی از آن جمله‌اند) با تمام محاسنی که اثر یاد شده در خود دارد مواردی را نیز می‌توان بر شمرده که بیانگر کاستی‌های اثر موجود است.

یکی از این موارد، تفسیر نخبه‌گرایانه ایشان از ایمان است، چرا که ایشان، ایمان را

«نهایی‌ترین درگیری وجودی انسان» می‌داند که مانند «اکسیر عشق» نصیب هرکس نخواهد شد. باتوجه به تفاسیری که ایشان از پدیده‌ی ایمان دارند، چگونه می‌توان از جامعه باافراد با ایمان صحبت کرد. اگر تفسیر نخبه‌گرایانه ایشان را بپذیریم، دیگر ایمان را نباید مقوله‌ای دانست که در قالب رویکردهای جامعه‌شناختی می‌توان به جوانب آن پرداخت، چه مطابق با تفسیر ایشان از ایمان، نه با یک پدیده اجتماعی که با یک پدیده‌ای ویژه مواجه‌ایم.

مورد دیگر ابهامی است که در بسیاری از فصول کتاب دیده می‌شود، که در آن نویسنده به اشاره‌ای بسنده کرده و در شفاف‌سازی موضوع چندان تلاش ننموده است. لحاظ نکردن تمایز بین غرب مسیحی و غرب سیاسی در برخی از تحلیل‌هایی که ایشان از تقابل بین جهان غرب و اسلام مطرح می‌کند. از آن جمله است (مخصوصاً درخصوص مسئله گفت‌وگو و دیالوگ بین غرب و جهان اسلام این ابهام کاملاً آشکار است) بدیهی است دیالوگ با هرکدام از این طرف‌های گفت‌وگو (غرب سیاسی و مسیحی) مقتضیات خاص خود را به دنبال دارد.

مسئله دیگری که باید بدان اشاره کرد. پالایش مستمر و مداوم نهادهای متولی دین، برای احیاء ایمان و جلوگیری از جمود فکری است، که از سوی ایشان بسیار کلی و مبهم مطرح شده است. نویسنده بدون ارائه هیچ راهکار عملی صرفاً به بیان ضرورت آن بسنده می‌کند. به یقین ایشان در مقام یک دین‌پژوه و متکلم باید، جوانب عملی این فرآیند را مشخص نموده و آن را مورد مذاقه قرار دهند. وانگهی مشخص نیست، اگر ما تفسیر نخبه‌گرایانه‌ی ایشان از ایمان را بپذیریم که «مانند اکسیر عشق نصیب هرکس نخواهد شد» و آن را صرفاً مقوله‌ای وجودی بدانیم که در نهایت «فردیت» صورت می‌گیرد، آنگاه چگونه می‌توان بین این فرآیند کاملاً «فردی» و نهادهای اجتماعی دین ربطی وثیق قائل شد.

شاید مهم‌ترین ایرادی که به این اثر وارد است، مربوط به تنظیم مطالب و موضوعات کتاب باشد، اگرچه فصول ابتدایی کتاب مسیر و موضوع مشخصی را طی می‌کنند. اما به مرور، گویی مؤلف موضوعات جدیدی را مطرح می‌کند و از اصل مطلب دور می‌شود. خصوصاً با افزوده شدن پیوست‌های کتاب، این پراکندگی دوچندان می‌شود. گوئی مؤلف موضوعی را که بدان متعهد شده بود، به محقق فراموشی می‌سپارد.